

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

«السَّيْرُ العَقْلِيَّةُ هِيَ دَأْبُ الْعُقَلَاءِ وَ تَبَانِيهِمُ الْعَمَلُ فِي سُلُوكِهِمُ الْخَارِجِي عَلَى فِعْلِ شَيْءٍ
أَوْ تَرْكِ شَيْءٍ وَ لَوْ كَانَ دَأْبُهُمْ عَلَى ذَلِكَ نَاشِئاً مِنْ عَادَاتِهِمْ أَوْ سَلَاتِقِهِمْ»

قسمت دوم بحث اول راجع به مصطلحاتی بود که توجّه به اصطلاح برای خلط نشدن
مباحث شایسته است که به آن توجّه بشود. ما چند عنوان داریم که کثیر الدوران در السنه
فقه‌ها و اصولیین است؛ یکی عنوان سیره عقلاء و یکی عنوان ارتکاز عقلاء و یکی هم
عنوان امضاء. گفته می‌شود شارع این سیره را باید امضاء کند، امضاء کرده، امضاء
نکرده. بحث این است که مراد از این واژه در اصطلاحات علما چیست.

أما سیره عقلاء؛

در سیره عقلاء چند نکته را باید توجّه کنیم، یکی اینکه خود عنوان سیره نماینده و نمایشگر
این است که مجرّد یک بناگذاری ذهنی یا یک قرارداد بین عقلا و مردم نیست بلکه سیره
است یعنی روش عملی، سلوک خارجی، یعنی عقلا - حال عقلای همه عالم یا عقلای یک
ناحیه خاصه، تفاوتی نمی‌کند- بر یک سلوک خارجی تبانی کرده باشند، این تبانی هم لازم
نیست که یک مجلسی گرفته باشند و با هم بنا گذاشته باشند که ما می‌خواهیم اینطور
زندگی کنیم، این تبانی و لو در گذشت زمان از یک ناحیه‌ای به یک ناحیه دیگر و از آن ناحیه
به ناحیه دیگر سرایت کرده باشد و جمعاً نتیجه این شده باشد که تمام مردم اینطور
سلوک می‌کنند. فرض کنید الان این کت و شلواری که می‌پوشند یک موقعی هر جایی یک
نوع لباسی می‌پوشیدند، ایرانی‌ها یک نوع لباس می‌پوشیدند، عرب‌ها مثلاً یک نوع و ... حالا
یک جایی در اروپا مثلاً در غرب آمدند این را مد کردند و کم کم این سرایت کرده است به
کلّ عالم که این شده است یک لباس همگانی، یک جا هم ننشسته اند با هم تبانی کنند که
مردم اینطور لباس بپوشند و خانم‌ها اینطور لباس بپوشند، تبانی نکردند. یا از نظر مثلاً
موی سر تقریباً در عالم اینطور است که تمام خانم‌ها مثلاً موهای سرشان بلند است، این
یک تبانی است اما نه اینکه یک مجلسی گرفته شده است خانم‌ها با هم ننشسته اند و گفته
باشند ما می‌خواهیم اینطور باشد، خیر این در یک ناحیه‌ای اینطور بوده و کم کم این
سرایت کرده است. گاهی هم یک علّت واحد منشاء آن شده است مثلاً طبع انسان‌ها در
خیلی از مسائل یک گونه است و این چون علّت واحده‌ای وجود داشته است نتیجه اش این
شده است که یک عمل واحدی از تمام عقلا سر می‌زند.

بنابراین در سیره عقلا می‌گوییم آن عمل واحدی است یا آن ترک واحدی است که از تمام

عقلا یا از بخشی از عقلا سر می‌زند و مطلب دومی که ما در اینجا لازم داریم به آن توجه کنیم این است که این تبانی عقلا لازم نیست منشأش عقل آنها باشد، عقلایت آنها باشد، علیرغم اینکه این واژه ممکن است بدواً به ذهنمان بیاورد که سیره عقلا عبارت است از آن عمل و سلوک خارجی که منشأش حکم عقل یا فهم و درک عقلشان است، خیر علیرغم این ظاهر مراد این نیست بلکه فقط این است که این عقلا و این عاقل‌ها اینطور رفتار می‌کنند و لو اینکه منشأ این رفتارشان عقلشان نباشد بلکه سلائقشان باشد، طبعشان باشد، عواطفشان باشد یا حتی تقلید باشد، یعنی یک عده‌ای این کار را کرده اند و بقیه هم همین که می‌بینند همین کار را می‌کنند و لو اینکه از آنها هم پرسید که چرا؟ می‌گویند ما نمی‌دانیم، حالا اینطور انجام می‌دهیم. یک فلسفه خاص یا علت خاصی در ذهنشان نیست اما این از وقتی که از بچگی چشم باز کرده است می‌بیند همه این کار را می‌کنند و آن هم همین کار را می‌کند، یک وجه خاصی در ذهنشان نیست که برای خاطر این جهت ...

س: ...

ج: بماه هم عقلا هم همینطور است، اگر گفتیم عقلا (البته در اصطلاح) اینکه می‌گوییم عقلا بما هم عقلا این در مقابل بماه متشترعه است نه در مقابل بماه متدینین به دین خاص، نه، فقط به عنوان اینکه عاقل است. این بماه عقلا در مقابل بماه متدینون به دین الخاص است.

س: ...

ج: با عرف فرقی نمی‌کند، اگر گفتیم سیره عرف هم می‌شود همین، اگر گفتیم سیره عرف این هم همین است.

پس بنابراین عرف یک وقت می‌گوییم سیره عرف و یک وقت می‌گوییم فهم عرف. فهم عرف برای باب خطابات است، فهم از خطابات و الفاظ است. اما یک وقت می‌گوییم سیره عرف، سیره عرف از نظر اصطلاح مرادف با سیره عقلا است.

س: ...

ج: بناء عقلا هم با سیره عقلا فرقی نمی‌کند منتهی بناء عملی آنها.

س: ...

ج: بله اینها هم سیره عقلا است. عقلا یعنی این عاقل‌ها به چه عنوان این کار را می‌کردند؟ یک تصویری داشتند که مثلاً تقرّب به آنها و امثال ذلک آن تصوّر آنها و لو آن تصوّر خطا و نادرست بوده است باعث شده است که چنین دأب عملی و روش عملی در خارج پیدا کرده بودند.

نکته سوومی که اینجا باید به آن توجه شود...

س: ...

ج: بله، منتهی در آنجا باید تقیید کنیم مثلاً عقلای کجا.

س: ...

ج: بله منتهی این جمع همه عقلا یا عقلای یک ناحیه.

نکته سوّم که باید به آن توجّه کنیم که از تعبیر هم روشن شد این است که گفتیم سیره یعنی سلوک خارجی و عملی، از این روشن شد که ما به ارتکازات عقلاییه یعنی آن مدرکات یا آن گرایش ها، یا آن قضایای ناگفته‌ای که در ضمیر عقلا است ولی به عمل نیانجامیده است، در عمل پیاده نشده است، حال یا کلاً پیاده نشده است اصلاً یا در بخش‌ها و شعبه‌هایی پیاده شده و در شعبه‌هایی پیاده نشده است، ما به اینها نمی‌گوییم سیره عقلا، این غیر از سیره عقلا است و ادله حجّیت و ضوابط و خصوصیاتش با سیره عقلا فرق می‌کند. سیره عقلا متقوّم است به اینکه در عمل پیاده شده باشد و بروز و ظهور عملی از آنها داشته باشد نه اینکه فقط در نهاد و ضمیر آنها باشد، آنچه که در نهاد و ضمیر آنها است به آن می‌گوییم ارتکازات عقلاییه، اگر این ارتکاز متجسّد در عمل شده و در خارج پیاده شد به این عمل خارجی که البته پشتوانه اش آن ارتکاز است می‌گوییم سیره.

پس بنابراین این ...

س: ...

ج: نه مشروع به ارتکاز نیست.

س: ...

ج: اگر آن ارتکاز پیاده شد به این خارجی می‌گوییم سیره نه به آن ارتکاز گفته نمی‌شود سیره. گاهی ممکن است منشأش ارتکاز نباشد بلکه چیز دیگری باشد.

س: ...

ج: بله فعل قلب اگر بود بله.

س: ...

ج: قید توضیحی است که گفته می‌شود، احتراز نیست، عمل قهراً همان امر خارجی است دیگر. تأکید بر این است که با ارتکاز اشتباه نشود.

این را من زود عبارتش را بخوانم چون می‌خواهند ضبط هم بکنند ما عبارتش را به سرعت بخوانیم...

س: ...

ج: حالا از دو جهت، یکی این است که بالاخره بعضی از پایه‌های پایین تر هم شاید تشریف داشته باشند از این جهت و دوم اینکه بالاخره یک بار که ما می‌گوییم می‌خواهد ضبط بشود برای اینکه آنها بتوانند از این ضبط‌ها استفاده کنند از این جهت خواسته شده است که من عبارت را هم عرض کنم اما عبارت را هم به سرعت می‌خوانم با عذر از آقایانی که احتیاج نیست اما بناءً اصلاً این جلسه بر قصد قربت و اینکه برای حوزه یک کاری انجام

بشود و لذا بعضی مشاکلش را هم باید گوینده و شنونده هر دو آن مشاکل را تحمل کنند.

«السَّيرُ الْعَقْلِيَّةُ هِيَ دَأْبُ الْعُقَلَاءِ وَ تَبَانِيهِمْ» اما تبانی‌ای که در یک کنفرانس و مجلسی نه، «تبانیهم العملی» که توضیح دادم.

س: به شرط لا که نیست

ج: نه، تبانی قولی اگر به عمل نیانجامد باز به آن نمی‌گوییم سیره

س: ...

ج: می‌تواند باشد بله می‌تواند باشد و مشکلی ندارد.

س: دو سیره می‌توانند با هم تعارض کنند؟

ج: بله اگر برای دو محل باشد بله می‌شود، مثلاً عقلای مغرب زمین یک نوع و عقلای این طرف به گونه‌ای دیگر باشد این اشکال ندارد.

س: در یک منطقه هم می‌تواند دو منش وجود داشته باشد، حتماً مکانی و جغرافیایی نیست.

ج: ممکن است بله اشکالی ندارد منتهی سیره عقلا باید یک حدّ معتناهی باشد مثلاً پنج نفر دو نفر دو تا عاقل را اینها را در اصطلاح نمی‌گویند سیره عقلا.

س: اگر اینطور شد پس بناء عقلا با سیره عقلا یکی نمی‌شود دیگر.

ج: یکی می‌شود، بناء عملی در آنجا مقصود است.

س: ...

ج: نه آن هم عمل خارجی است.

س: ...

ج: ببینید، خارجی گفتیم یعنی مدرکات، ذهنیات، آنهایی که در خزانه است نه اینکه فعلی که از شما صادر می‌شود.

«فِي سُلُوكِهِمُ الْخَارِجِي عَلَى فِعْلٍ شَيْءٍ أَوْ تَرْكٍ شَيْءٍ وَ لَوْ كَانَ دَأْبُهُمْ عَلَى ذَلِكَ نَاشِئاً مِنْ عَادَاتِهِمْ أَوْ سَلَاتِقِهِمْ»

س: فرق سیره با عادت چیست؟

ج: آن منشأش است اما آن عمل خارجی است، آن انتزاع می‌شود. چون عادت برای یک امر روانی و نفسانی است که اینطور عادت کرده است فلذا انجام می‌دهد. این به عادات و سلائق و حتی تقلید و اینها و یا حتی عواطف را هم می‌توان به این عطف کرد، «عاداتهم، سلائقهم، عواطفهم، تقلیدهم» و امثال ذلک.

«وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهَا بِنَاءُ الْعُقَلَاءِ أَوْ سِيرِ النَّاسِ» یعنی در عبارات فقها و اصولیین گاهی

اینطور تعبیر می‌شود «و علی هذا» که گفتیم باید سیره خارجی و سلوک خارجی باشد «لا يطلق علی ارتکازاتهم سیره» این باید «السیره» باشد «لا يطلق علی ارتکازاتهم سیراً» الف و لام می‌خواهد «لا يطلق علی ارتکازاتهم السیره، إذ الارتکاز غیر السلوک الخارجی» مسأله دوم ارتکاز...

س: سیره بر ترک هم مثال دارد؟ چون فرمودید «علی فعل شیء أو ترک»

ج: ندارد؟

س: به ذهن نمی‌آید.

س: ازدواج با محارم را بناء بر ترک داشتند.

ج: بله، بر ترک داریم دیگر. سیره دارند بر اینکه مثلاً یک ازدواج‌هایی را انجام نمی‌دهند، این بناء عملشان است بر ترک این. مثلاً فرض کنید سیره عقلا این است که با محارم دست‌آویزشان این کار را نمی‌کنند این ترک است.

«الارتکاز العقلای. ما ارتکز فی أذهان العقلا من دون اشتراط أن یتجسّد ذلک الارتکاز بتمامه أو بعضی فی أعمالهم خارجاً»

در این ارتکاز عقلایی عبارت است از همانطور که عرض کردم، آنچه که در ذهن و خزانه نفس عقلا است. قضایایی که در خزانه نفس عقلا وجود دارد به این ما می‌گوییم ارتکاز سواء اینکه این در عمل هم متجسّد و متجسّم شده باشد، در عملشان پیاده شده باشد یا نشده باشد، به خود آن امر می‌گوییم ارتکاز عقلایی لایشرط است از اینکه در عمل هم متجسّد شده باشد یا متجسّد نشده باشد، پس تجسّد خارجی مانع از این نیست که به آن بگوییم ارتکاز. به نفس آن می‌گوییم ارتکاز سواء تجسّد فی الخارج أم لم یتجسّد، حال تجسّد فی الخارج هم یک وقت به تمامه و کماله متجسّد می‌شود و یک وقت بخشی از آن متجسّد می‌شود. مثلاً شهید صدر یک مثالی دارند در فقه و اقتصادنا و ... می‌گویند در ارتکاز عقلا این است که اگر کسی زمینی را احیاء کرد این زمین ملک او می‌شود، مال او می‌شود، در ارتکاز عقلا این وجود دارد که اگر کسی زمین و مواتی را که برای کسی نبوده است احیاء کرد برای او می‌شود، دیگری اگر بخواهد این را از دستش بگیرد می‌گویند تو غاصب و ظالم هستی، این احیاء کرده است. حتّی آنهایی که متدبّن نیستند از باب دین نیست که این یک ارتکاز عقلایی است و یک فهم عقلایی است و اینکه از کجا نشأت گرفته است روانکاوها باید بگویند، ما این را می‌دانیم که چنین ارتکازی در عقلا وجود دارد، حال نسبت به ابزارش هم در عقلا فرقی نیست، اینکه با دست این کار را بکند، با یک وسیله که به گاو و اسب و اینها می‌بندند این احیاء را انجام بدهد یا این را با ماشین انجام بدهد یا امروز با لیزر انجام بدهند، در ذهنش این است که هر کسی اینجا را آباد کرد. حالا یک بخشی از این چیزی که در ذهن عقلا است در تاریخ به منصفه عمل رسیده است، با دست، با گاو، با اسب و ... اما الان لیزر هنوز نیامده است اما در ذهن‌ها هست چه تفاوتی می‌کند، اگر بنا است یک کسی یک هکتار زمین را با یک اشعه لیزری که پخش می‌کند روی زمین آماده بشود برای کشت و زرع و ... مثل اینکه شخم بزنیم، مثل اینکه فلان کار را با دست انجام بدهیم. در ارتکاز این است که عقلا می‌گویند اینها با هم فرقی نمی‌کند و لو این قسمتش هنوز در عمل متجسّد نشده است اما اصلش در نهاد آنها است که اگر از آنها یک پرسشی بشود که آقا اگر اینطور شد فرق می‌کند؟ می‌گوید نه، اینکه اگر از آنها یا

هر عاقلی سؤال کنید می‌گوید فرقی نمی‌کند این نشانه این است که آن ارتکاز عام و گسترده است اما بخشی از آن به عمل آمده است طبق امکاناتی که داشتند و بخشی هم هنوز به عمل نیامده است.

خب این هم مهم است که ما بگوییم ارتکازات عقلایی چگونه است و بسیاری بعضی از مسائل امروز که محلّ کلام است مثل مالکیت فکری و معنوی به تعبیری، آیا این در ارتکاز عقلا هست یا نیست؟ اگر ما این را بتوانیم ثابت کنیم که بله این هم در ارتکازشان بوده است که هر کسی مالک فرآورده خودش است، این فرآورده چه عبارت باشد از امور مادی که در خارج می‌بینیم یا اینکه آن فرآورده عبارت باشد از یک فکر، یک ابداع، یک اختراع معنوی، تفکر، یک اندیشه، این هم مالکش است، این در ارتکاز عقلا هست یا نیست؟ ما روایت و آیه‌ای راجع به این نداریم اما این بحث ارتکاز عقلاء و اینکه چه مقدار حجّیت دارد یا ندارد در امثال این اباحات مهم است فلذا شکافتن ارتکاز و فهمیدن اینکه حدود و صغور حجّیتش چه مقدار است اینها بسیار در اباحات جدید و مباحث فقه معاصر و این رخدادهای جدید که پیدا می‌شود برای اینها مهم است.

«ما ارتکز فی اذهان العقلا من دون اشتراط عن يتجسّد ذلک الارتکاز بتمامه أو بعضه فی اعمالهم خارجاً»

نکته دوّمی که در اینجا گفته شده است این است که ارتکاز عقلا از نظر ارزش گذاری از سیره عقلا ارزشمندتر و پربها تر است، اعلیٰ قیّمٌ و اشرّف قیّمٌ است تا آن، چرا؟

علّتش این است که سیره‌ها بسیاری از اوقات ممکن است مناشئش یک امور نادرست باشد مثل چشم و هم چشمی کردن، عادات، چشمش را باز کرده است و دیده است اینها اینطور انجام می‌دهند او هم اینطور انجام می‌دهد، روی این جهات انجام می‌شود. اما در ارتکازات، اینها در نفس است و انسان‌ها از ارتکاز یکدیگر که خبر ندارند که بخواهند تقلید کنند، بخواهد الگوبرداری کند فلذا است چون ارتکازات معمولاً این درجه‌های اینچینی بر آن مسدود است چون یک امور نفسی و ضمیری و باطنی است معمولاً مناشئ ارتکازات، یک امور درست و حسابی است. مثلاً ممکن است منشأش مدرکات عقل عملیشان باشد، از این جهت. عقلشان است که در ضمیرشان چنین تصدیقی برای آنها به وجود آورده است و یا ممکن است منشأش فطرتشان باشد «فَطَرَتِ اللّٰهُ اِلَیَّی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» منشأش «اَللّٰهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» باشد، این الهامات الهی، یک چیزهایی نیست که با چشمانشان ببینند و با گوششان بشنوند و همینطور دنبال کنند و این سیره پیدا شده باشد. یا ممکن است بسیاری از اینها مناشئش رسوبات تربیت انبیاء و اولیاء باشد، اینها منشأ شده باشد که البته اینها می‌توانند منشأ سیره هم بشوند، بنابراین چون ارتکازات از نظر مناشئشان یک مصوّنّیت‌های نسبی نسبت به سیره‌های عملی و خارجی دارند این باعث می‌شود که ارتکازات اعلیٰ قیّمٌ باشد تا سیره‌ها، البته من حیث هو هو می‌گوییم نه من حیث اینکه سیره‌ای در مرئ و منظر معصوم بود و او آن را ردع نکرد و حجّت شد، خیر خودش وقتی می‌خواهیم ارزشگذاری کنیم صرف نظر از اینکه شارع آن را امضاء کرده است یا امضاء نکرده است می‌خواهیم بگوییم ارتکازات عقلاییه به خصوص اگر این ارتکازات فراگیر باشد، اختصاص به یک جمعیت ویژه نداشته باشد، جهانی و همگانی باشد و در همه ملّت‌ها و همه نخله‌ها و همه ازمنه وجود داشته باشد ارتکازات اینچینی عادتاً منشأش یک امور درست و حسابی است نه یک امور غیر درست و حسابی، اما سیره‌ها هم می‌تواند منشأش این باشد و هم می‌تواند منشأش امور ناتمام باشد.

س: قاعده اولویت می‌توان از آن درآورد؟

ج: نه.

س: اینکه اگر سیره ثابت شد حتماً ارتکاز هم ثابت می‌شود؟

ج: نه، ممکن است ارتکاز حتی بر خلافش باشد.

س: عرضم یک چیز دیگر است، ... اگر سیره را امضایش را ثابت کردیم پس ارتکاز ...

ج: اینها بحث‌هایش می‌آید، الان اینجا جایش نیست. بله اینجا یک حرف‌هایی دارد چون حرف‌های عمیقی اینجا است که آیا اولویت را می‌توانیم بگوییم یا نه؟ اینجا یک وجهی دارد که ما بین این دو فرق بگذاریم.

س: ...

ج: فعلاً اصطلاح را داریم می‌گوییم الان وارد حجّیت که نشدیم می‌خواهیم اصطلاح را تعریف کنیم.

س: این تعریفی که فرمودید خیلی جامع و مانع نیست چون هر دو هم می‌توانند ...

ج: تعریف نکردیم. تعریف که روشن شد «ما ارتکز فی الأذهان و لو لم يتجسّد فی الخارج» این تمام شد، حرف دوم این است، این دیگر تعریف نیست.

س: درست است، نسبت به همان قسمت اوّل که تعریف است پس می‌تواند در خارج هم باشد حالا وقتی که در خارج وقوع پیدا کند یک ... اشتراکی با آن قسمت قبلی پیدا می‌کند چرا؟ چون هر دو هم وقوع خارجی دارند هم یک سببه ارتکازی در آن مورد قبلی هم هست، حال شما می‌فرمایید سلیقه است، خیلی اوقات سلیقه هم یک منشأ عقلایی دارد، بفرمایید عادت است، یعنی خیلی کأثّه در این مواردی که ارتکاز است ...

ج: خلط نفرمایید، ببینید صحبت سر این است که یک ارتکاز داریم که در ذهن و ضمیر شما است، ارتکاز آن چیزی است که در ذهن و ضمیر شما است سواءً اینکه این ارتکاز موجب عمل خارجی شما طبق آن شده باشد کلاً أو بعضاً یا اصلاً نشده باشد، ما به آن چیزی که در ذهن است می‌گوییم ارتکاز نه به آن سلوک خارجی، اسم آن را ارتکاز نمی‌گذاریم. به آنچه که در خارج انجام می‌شود می‌گوییم سیره سواءً اینکه منشأش آن ارتکاز باشد یا سلیقه باشد یا عادات باشد یا تقلید باشد و یا هر چیز دیگری باشد.

س: ...

ج: همیشه اینطور نیست.

س: مثلاً همانجا که شما می‌فرمایید تقلید است یک گذاره ارتکازی در ذهن دارد که مثل همرنگ جماعت شدن خوب است، این خودش ...

ج: شما سلیقه تان مثلاً این است که لبّاده بپوشید، بنده سلیقه ام این است که قبا بپوشم، اینها سلائق شخصی است ...

س: نه، از اینها که سیره در نمی‌آید...

ج: حالا، فرض کنید که در یک جمعیتی سلیقه یک آدمی این شده است که لبّاده بپوشد، این آقا لبّاده پوشیده است چون آدم شاخصی بوده و رفت و آمد می‌کرده و مورد توجّه بوده است این باعث شده است تمام افراد آنجا به این نگاه می‌کنند و ...

س: ...

ج: نه، تقلید است. ببینید یک سلیقه شخصی موجب شد که این لباده بپوشد.

س: باز هم ارتکاز بود.

ج: سلیقه او که ارتکاز نیست، چه ارتکازی است؟ چه قضیه‌ای است؟

س: ...؟

ج: طبع است، ارتکاز نیست.

س: ...

ج: ببینید، شما مثلاً در اثر اینکه یک کسی را می‌بینید از یک نوع غذا خوشش می‌آید این ارتکاز نیست این طبع است، این طبع باعث می‌شود که یک چیزی را بر می‌گزیند، این طبع است و ایشان از آن خوشش می‌آید، اما چون یک خصوصیت و ویژگی دارد، مثلاً رئیس اینجا بوده یا مورد توجّه بوده و یا عالم آنجا بوده است، همه وقتی می‌بینند که این آقا اینطور لباس می‌پوشد همه اینطور لباس می‌پوشند، صورتش را اینطور آرایش می‌کند آنها هم همینطور کردند، یعنی گاهی اینها به هم تلفیق می‌شود، منشأش در مورد یک نفر سلیقه و طبعش است و این باعث تقلید دیگران می‌شود و گاهی هم یک سلیقه متوقّف عامی وجود دارد که همه به خاطر آن جهت به دنبال آن جهت می‌روند.

س: مانند آن است که آن طبع و سلیقه تا زمانی که یک ارتکازی به آن منضم نشود به صورت سیره عمومی در نمی‌آید، مثل همین که الان فرمودید، الان طبع و سلیقه یک شخصیت مشهور این است که اینطور لباس بپوشد، این وقتی به صورت سیره در بیاید منشأش است که یک ارتکازی اینجا وجود دارد که هم‌رنگ و مثل او شدن قشنگ است، زیبا است، این ارتکاز باید به آن منضم بشود، بدون این که نمی‌شود، در مورد یک فرد درست است اما به صورت سیره باید ...

ج: لزوماً لازم نیست اینطور باشد، ببینید لزوماً اینطور نیست اما گاهی هم اینچنین است.

س: طبق تعریفی که شما الان فرمودید همان مثال بلند کردن موی خانم‌ها که همه جای دنیا است، این الان دو شأن دارد، از حیث بروز خارجی می‌شود سیره عقلا و از حیث آن سلیقه داخلی انسان می‌شود ارتکاز ...

ج: خیلی خب، کدام می‌شود ارتکاز؟

س: ...

ج: بابا این که در خارج می‌گذارند بلند شود این می‌شود سیره، این که در ذهنشان است

می‌شود ارتکاز.

س: بله همین، آن شأن داخلی اش می‌شود ارتکاز و آن سلیقه عمومی خارجی می‌شود...

ج: مگر ما چیزی غیر از این گفتیم؟

س: الان من عرض می‌کنم موارد از یکدیگر جدا نشد.

ج: چه چیز جدا نشد؟

س: یعنی شما ... باید هرچه داخل باشد می‌شود ارتکاز و هر چه بیرون باشد می‌شود ...

ج: بله هر چه بیرون باشد و سلوک عملی باشد می‌گوییم سیره، منشأش آن ارتکاز یا سلیقه یا هر چیز دیگری باشد. پس تفکیک شد بین این دو. آنچه که مرتکز در ذهن شما است، در خزانه ذهن شما است این می‌شود ارتکازات عقلایی، آنچه که در خارج است که منشأ آن ممکن است همان امر مرتکز باشد و ممکن است چیزهای دیگری باشد به آن می‌گوییم سیره.

س: ...

ج: نه

س: ...

ج: نه، اگر بگوییم ارتکاز عقلا بله، یعنی همینجا هم باید بگوییم مرتکزی که در نوع عقلا در معتابه از عقلا وجود داشته باشد.

س: سنخش چیست؟ از سنخ قریضه است؟ از سنخ علم است؟ چون دروئیات انسان هم متفاوت است.

ج: بله، مختلف است و ارتکازات هم مختلف است. بعضی ارتکازات منشأش فطرت است، بعضی از ارتکازات مدرکات عقل عملی است. یعنی اینکه شما می‌گویید مثلاً «الکلّ أعظم من الجزء» خود این قضایا یکی از مرتکزات ذهن شما است و اشکالی ندارد.

س: پس چرا می‌فرمایید سلیقه ارتکاز نیست؟ اگر یک سلیقه‌ای عمومی شد مثلاً در هند، در پاکستان همه ...

ج: نه، آن یک خواست است، ببینید این یک خواست و یک کنش شخصی است نسبت به آن مدرکاتی که دارد، این کنش این را می‌گوییم سلیقه نه اینکه یک قضیه‌ای را در ذهن خودش باور دارد، سلیقه این کنشی است که آن را انجام می‌دهد، سلیقه اش این است که اینطور لباس بپوشد، سلیقه اش این است که اینطور بنشیند، این سلیقه عبارت است از انتخابی که می‌کند در اثر باورهایی که برای خودش دارد و یا اصلاً در اثر باور هم نیست بلکه طبعش اینطور اقتضاء می‌کند، ممکن است سودایی باشد یک صورت طبعش اقتضاء می‌کند، ممکن است ...

س: بالاخره این طبع و سلیقه و عقل و اینها منجر به چه می‌شوند؟ منجر به یک تصدیق عمومی می‌شود؟ آن ارتکاز از سنخ کدام اینها است؟ از سنخ علم است؟ از سنخ فطرت

است یا ...

ج: اینها یک قضیه است، آن مرتکرات ...

س: ...

ج: بله، یک تصدیقاتی است که حالا مناشئ مختلفی دارد منتهی در ذهنش است، حال اینکه علّت آنها چه شده است خودش یک علم جدایی می‌خواهد. ببینید علّت این ارتکازات هم که آن روانکاوها در این حوزه کار می‌کنند که برای چه این ارتکاز است؟ الان همین مثالی که زدیم، برای چه در ذهن همه عقلای عالم است که اگر کسی یک زمینی را احیاء کرد برای او می‌شود؟ چرا؟ این بنا را که ما می‌بینیم اما اینجا روانکاو باید بیاید روانکاوی کند و ببیند که منشأ این چیزی که پیدا شد - چون واجب الوجود که نیست این هم یک امر حادثی است - منشأ این چه شده است؟ برای چه چنین چیزی پیدا شده است؟ چرا در عقلای عالم ید علامت ملکیت است؟ در همه عقلای عالم وقتی کسی لباسی پوشیده، در منزلی زندگی می‌کند، کاری می‌کند اگر از حالت سابقه او اطلاع نداشته باشیم می‌گویم برای خودش است. این در تمام عالم همینطور است، کسی یک مغازه‌ای دارد و اجناسی دارد هیچ کس تشکیک نمی‌کند که شاید اینها غصبی بوده و برای خودش نباشد. ید تا اینکه خلافت ثابت نشده باشد در ارتکاز تمام عقلای عالم این است که این برای همین کسی است که مسلط بر او است و ید بر او دارد. حالا این ارتکاز از کجا پیدا شده است؟ چرا؟ آیا منشأ این ارتکاز این شده است که مصلحت عمومی این را اقتضاء می‌کند و الا زندگی مشکل می‌شود و هرج و مرج می‌شود که یک مدرک عقلی است که هرج و مرج مطلوب نیست، میغوض است، ناروا است و این منشأ اینچنینی شده است؟ یا اینکه منشأش این شده است که باید زندگی آرام باشد و سهولت داشته باشد و مسأله تسهیل باعث این شده است، اینها هم می‌تواند مناشئ مختلفی باشد که می‌شود برایش نام برد.

س: اگر منشأ آن مدرکات عقل عملی باشد اساساً حجّیت دارد و...

ج: بحث حجّیت بعداً می‌آید.

س: نه، از آثارش می‌خواهم عرض کنم که ما اصلاً نمی‌توانیم امضاء کنیم، اگر مدرکات عقل عملی باشد این عمل خارجی ما اگر اسم سیره روی آن بگذاریم این سیره نمی‌شود چون سیره اساساً نیاز به امضاء دارد و اگر منشأ مدرکات عقل عملی باشد ...

ج: چه کسی گفته سیره نیاز به امضاء دارد؟ این اوّل الکلام است و بحث‌هایش بعد خواهد آمد، برخی گفته اند سیره امضاء نمی‌خواهد، این چیزهایی که شما می‌فرمایید بحث‌هایی است که آینده می‌آید.

خب، «و هو» یعنی این ما ارتکاز فی اذهان العقلا من جهه از یک دیدگاه که نگاه کنیم اعلی قیماً و اشد اعتباراً من سیرتهم الخارجیه» چرا؟ «لکون الارتکاز فی الغالب ناشئاً من امور عقلاییه کالفطره و العقل العملی و تعالیم الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلام» چرا غالباً می‌گوییم از اینها ناشی می‌شود؟ «لعدم تصوّر مناشئ له غیرها عادتاً» چون عادتاً مناشئ دیگری برای امور ذهنی ارتکازی نمی‌شناسیم و اینها موجب می‌شود. مثلاً تقلید چطور می‌شود ارتکاز درست کند برای ما؟

س: ...

ج: غالباً هم می‌گوییم، نه اینکه هیچ کجا نمی‌شود، غالباً چون اینطور است پس این اعلیٰ قیماً می‌شود از دیگران.

س: غالباً در طول تاریخ جنگ رسانی و تبلیغات ارتکازات مردم را دارند تغییر می‌دهند.
س: ...

ج: تبلیغات همگانی سابقاً کجا بوده است؟ الان دارد اوضاع عوض می‌شود.
س: ...

ج: توجه بفرمایید، ارتکازی که درون شما است می‌شود منشأ ارتکاز من شده باشد؟ این را جواب بدهید.
س: ...

ج: تبلیغات که عمل نشد، تبلیغات که شما آمدید گفتید ..
س: ...

ج: خوب دقت بفرمایید که چه می‌گوییم. می‌گویم ارتکازاتی که لم يتجسّد بالعمل و لم يبرز المرتکز، ذات ارتکاز شما که در شما است آیا می‌تواند منشأ ارتکاز من بشود؟
س: ...

ج: ببینید، ارتکاز درونی صرف که هیچ تجسّد به عمل نکرده است و روی او تبلیغ نشده است و حرفی راجع به او نزدند، این صرف ارتکاز دیگران که نمی‌شود منشأ ارتکاز ...
س: ...

ج: صبر کنید، نمی‌گوییم مقدّس است، شما مطلب را توجّه کنید؛ می‌گوییم ارتکازی که در ذهن و ضمیر شما است چون هویدا و آشکار نیست و دیگران از آن اطلاع ندارند این نمی‌تواند منشأ ارتکاز من بشود، اما به خلاف کار عملی خارجی شما که چون پیدا است و در معرض است و دیگران می‌بینند ممکن است به شما اقتدا کنند، ممکن است از شما الگو بگیرند، ممکن است از شما تقلید کنند پس بنابراین در باب سیر این باب مفتوح است که یک نفر یا عده‌ای آمده اند کاری کردند و دیگران از آنها اقتدا کردند و الگو گرفتند و تقلید کردند کورکورانه و مانند آنها انجام دادند، این مسأله نوعاً در ارتکازات ... که به عمل تجسّد پیدا نکرده است و راجع به آن هم تبلیغ عملی نکرده اند مسدود است فلذا چون یک راه خراب در آن مسدود است اعلیٰ قیماً می‌شود از او.

س: ولی از ... غالب درست نمی‌کنیم، چرا؟ به خاطر اینکه همانطور که مناشئ الهی و انسانی دارد ارتکازات- ما اصلاً کار به تبلیغات هم نداریم- مناشئ حیوانی هم می‌تواند داشته باشد، آنها را شما چه جواب می‌دهید؟ این اصلاً کار به تبلیغ هم ندارد، مثلاً اینکه همرنگ جماعت باشی این اصلاً کار به تبلیغات هم ندارد این یک گذاره ارتکازی است که منشأش یک منشأ حیوانی است چون اینطور راحت تر زندگی می‌کند

ج: منشأ حیوانی سیره عقلایی هم دارد یا ندارد؟

س: ما غالباً را عرض می‌کنیم، ...

ج: ما هم همین را داریم می‌گوییم. آیا سیره عقلایی منشأ حیوانی دارد یا ندارد؟ (دارد) مناشئ دارد یا ندارد؟ (دارد) پس تمام چیزهایی که می‌تواند منشأ ارتکاز شما می‌گوید می‌شود این چیزهای خراب در سیره هم وجود دارد و لکن یک چیزهایی در منشأ ارتکاز هست که در سیره ممکن است نباشد، بنابراین وقتی که محاسبه می‌کنیم مناشئ ارتکاز را با مناشئ سیره، می‌بینیم مناشئ سیره، مناشئ غیر درست در آنها أوفر و زیادتر است تا مناشئ ارتکاز فلذا چون ...

س: ما آن حدّ اعلی را قبول داریم، غالباً را اشکال می‌کنیم.

ج: غالباً هم همینطور است، ارتکازات محضه غالباً همینطور است. ارتکازات محضه که یک امری ارتکاز عقلایی شد، یک قضیه‌ای مرتکز عقلایی شد، ارتکازات محضه که به عمل نیامده و راجع به او هیچ تبلیغ سوئی نشده است غالباً مناشئش چیست؟ مناشئش یا عقل عملی شان است یا فطرتشان است ...

س: یا غریضه و حیوانیت است، آن اشدّ و اعلی را ما قبول داریم...

ج: آن که مرتکز نیست.

س: چرا؟ ...

ج: آن یک میل است نه مرتکز است نه قضیه است نه یک تصدیق است، تصدیق نیست. ببینید.

س: ...

ج: در نمی‌آید، مثلاً میل جنسی دارد، میل جنسی که ارتکاز نیست، میل به غذا دارد اینکه ارتکاز نیست، میل به این دارد که با یک کسی دوست بشود این که ارتکاز نیست. ارتکاز عبارت است از قضایا و تصدیقاتی که انسان دارد، معمول این تصدیقاتی که انسان دارد که مناشئش عبارت می‌شود از اینکه یا عقل عملی او این حکم را کرده است، یا فطرتش، یا اینکه «أَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» و امثال ذلک. حال اگر قبول ندارید شما می‌توانید اینجا حاشیه بزنید و بگویید من قبول ندارم دیگر.

س: ...

ج: بله اشکالی ندارد، حاشیه بزنید دیگر جلوی حاشیه زدن را که نمی‌گیریم.

س: ...

ج: عادتاً، بله بله

س: ...

ج: شما بگویید این اشکال دارد اما ما معتقد به همین هستیم و می‌گوییم ارتکازات عقلایی که به عمل نیانجامیده باشد، اصلاً مطلق ارتکازات عقلایی حتی اگر به عمل هم انجامیده باشد، این مهم نیست، ارتکاز عقلایی که در ذهن عقلا این ارتکاز نشأت گرفته است منشأ

ارتکازات عقلایی معمولاً عقل عملیشان است یا عبارت است از فطرت انسانی و الهی که خدا به آنها داده است، همان الهامات فجورها و تقواها که خدای متعال داده است، این مرتکزات که مثلاً می‌گوید عدل خوب است، می‌گوید دروغ گفتن بد است، می‌گوید ظلم به دیگران بد است، می‌گوید احسان به دیگران خوب است که اینها امور ارتکازی ما هستند این مرتکزات ما از کجا آب خورده است؟ منشأش چه شده است؟ آن عقل عملیمان است، اینها مرتکزات ما است.

س: تا قبل از تعالیم انبیاء قبول اما وقتی که پای تعالیم وسط آمد چه؟ مالفارق بین تعالیم انبیاء و تعالیم شیاطین؟ اگر ما قبول کردیم که تعلیم ارتکازساز است و تصدیق عمومی می‌سازد، تعالیم شیاطین هم می‌تواند تصدیق عمومی بسازد.

ج: نه، فرق است...

س: اگر آن تعالیم را کنار بگذاریم قبول اما پای آن تعالیم هم وسط آمده است.

ج: نه، علّتش این است؛ آنهایی که خلاف است چون تصدیق درونی است نه عمل خارجی، عمل خارجی انسان ممکن است معتقد باشد که این غلط است اما خجالت می‌کشد و مثل دیگران انجام می‌دهد. اما باور درونی را نمی‌شود خودت را مجبور کنی یک چیزی که نادرست می‌دانی بگویی درست است.

س: فریب می‌خورد..

ج: می‌دانم گاهی فریب می‌خورد معمولاً اینطور نیست. ببینید، عمل خارجی و لو تصدیق درونی این است که غلط است اما چون خجالت می‌کشد، همرنگ جماعت نشدن برایش سخت است، این علیرغم اینکه می‌گوید این باطل است عمل خارجی اش اینطور می‌شود، اما امر ضمیر و درون کسی خبر ندارد فلذا است که می‌داند اگر یک امر باطلی است و دارند ترویج هم می‌کنند قبول نمی‌کند مگر یک جایی فریب بخورد و خیال کند درست می‌گویند. فلذا است که اموری که در ذهن آن را تصدیق می‌کنیم و ارتکاز داریم از جاهایی منشأ گرفته است که خلاف نیست. همه انسانها مخصوصاً به حساب احتمالات همه آدم‌ها نفهمیدند خلاف بودنش را ارتکاز همگانی شد، ملیاردها انسان قدیم و حدیث و همه اینها خوبی این را تصدیق کردند و در ارتکازشان اینطور است، چون اینچنین است پس مناشی دارد که به باور انسان می‌آورد، اما این حرف را ما در سلوک خارجی نمی‌توانیم بزیم چون در سلوک خارجی انسان خلاف باورهای ذهنی اش سلوک خارجی می‌کند. قبول دارد که این کار بد است، قبول دارد که دزدی بد است اما می‌رود دزدی می‌کند چرا؟ عملش بر خلاف آن چیزی است که یحکم به عقله و فطرته، این در عمل خارجی است اما نمی‌تواند در نفس خود بگوید دزدی خوب است، خیلی باید خراب باشد تا بگوید دزدی خوب است. بنابراین ارتکازات عقلاییه چون باورهای نفسی است و نفس به این زودی خلاف را باور نمی‌کند باید بگویم منشأش یا حکم عقل است، یا بگویم فطرت است یا اینکه بگویم تعلیمات انبیاء و اینها است که مصون از خطا است و زلال است و درست است و اینها منشأ شده است. بنابراین این باب سلوک خارجی با این، این تفاوت‌ها را دارد.

س: بنابراین فرمایش شما ما سیره مخصوص به یک منطقه خاص داریم اما ارتکاز مخصوص به یک منطقه خاص نداریم.

ج: چرا، ممکن است ارتکاز به یک منطقه خاص هم داشته باشیم، چرا؟ چون منشأش

اینچنینی بوده است، مثلاً اگر شما فرض کنید که یکی از مناشئ می‌تواند تعلیمات انبیاء و اوصیاء باشد، اگر در یک منطقه‌ای اصلاً انبیاء و اوصیاء نبودند قهراً این منشأ آنجا نیست. اگر فرض کنیم که -نمی‌دانم واقعاً اینطور است یا نه- مثلاً می‌گویند در مغرب زمین آنجا انبیاء نبوده‌اند، حالا نمی‌دانیم شاید هم بوده‌اند اما تاریخ بعضی‌ها اینطور می‌گویند و بیشتر انبیاء برای مشرق زمین هستند، در مشرق زمین ممکن است یک ارتكازاتی وجود داشته باشد که در اثر اینکه از زمان حضرت آدم همینطور گفته شده است و این مرتکز شده است در اذهان و چون حرف درستی هم بوده است این تصدیق و این باور قلبی و این عقد القلب نسبت به آن محقق می‌شود اما ممکن است در آنجا این جهت نباشد. اینچنین چیزی امکان دارد که چون مناشئش آنجا نبوده اینجا باشد.

این ما قبل الآخر را هم چون یک دقیقه است من بگویم، آن امضائش حرف دارد و دقت دارد و توضیح می‌خواهد می‌گذاریم برای فردا.

«السَّيْرِ الْمَسْتَحْدَثِ» روشن است دیگر «ما اسْتُحْدِثَ بعد عصر المعصوم علیه السلام» سیره مستحدثه که به آن می‌گوییم لازم نیست امروز درست شده باشد، همین که بعد از عصر معصوم علیه السلام باشد ما به آن می‌گوییم سیره مستحدثه، «و لو تَصَرَّم و زال قبل عصرنا» اگرچه آن سیره‌ای که بعد از معصوم هم محقق شده است بعد هم زال و دیگر الان از بین رفته و از بین جامعه رخت بر بسته است، به این هم ما می‌گوییم سیره مستحدثه. مثلاً فرض کنید بعد از غیبت حضرت بقی‌الله ارواحنا فداه و بعد از غیبت صغری آن هفتاد سال یک سیره‌ای در بین مردم وجود داشته است که مثلاً فرض کنید به آن شکل خاص سرشان را آرایش می‌کردند، مثلاً سرشان را تیغ می‌زدند و بعداً هم این به طور کلی در زمان‌های بعد از بین رفته است که الان اگر کسی سرش را بتراشد به او می‌خندند، حال ما هم به این می‌گوییم سیره مستحدثه، پس مقصود از سیره مستحدثه این است که بعد از عصر معصوم به وجود آمده است، این تا بحال هم ادامه داشته باشد یا نه، از بین رفته باشد و متسرَّم شده باشد ما به تمام اینها می‌گوییم السَّيْرِ الْمَسْتَحْدَثِ.

و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرين.